

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020806**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# اقسام وضع

محقق خراسانی در تعریف وضع می­فرمایند: وضع، نحوه­ای اختصاص بین لفظ و معنا است[[1]](#footnote-1)؛ ایشان در ادامه به بیان اقسام وضع می­پردازند[[2]](#footnote-2). هم­اکنون وضع تعیینی را در نظر بگیرید؛ در وضع تعیینی واضع هم باید لفظ را تصور کند و هم معنا را تصور کند و سپس لفظ را به ازای معنا قرار ­دهد؛ بنابراین به هنگام وضع، هم لفظ و هم معنا باید تصور شوند. بر همین اساس برخی از تقسیمات وضع ناظر به لفظ متصور و برخی دیگر ناظر به معنای متصور هستند.

از حیث لفظ متصور، وضع به دو گونۀ شخصی و نوعی تقسیم­پذیر است. در وضع شخصی، یک لفظ خاص همانند «زید» را در نظر گرفته و آن را به ازای معنایی از معانی قرار می­دهیم؛ اما در وضع نوعی، خود لفظِ متصور، کلی است؛ مانند هیئات که در آن، خودِ دالّ کلّی است یعنی می­تواند در ضمن این جمله یا آن جمله و یا جمله­ای دیگر، قرار گیرد.

اقسام وضع از حیث لفظِ متصور یا همان دالّ را در آینده موضوع سخن قرار می­دهیم؛ هم­اینک به تقسیماتِ مربوط به مدلول و معنای متصور، می­پردازیم.

## اقسام وضع از حیث معنای متصوّر

حیثیت دوم برای تقسیم وضع، مربوط به نحوۀ لحاظِ دالّ نیست بلکه مربوط به نحوۀ لحاظِ مدلول است. چنانچه گذشت، مدلول و معنا نیز باید در هنگام وضع تصور شود. مدلول و معنای متصور، گاهی جزئی و گاهی کلی است؛ وقتی معنای جزئی یا کلی را تصور کردیم، گاه لفظ را به ازای همان معنای متصوّر قرار می­دهیم ولی گاهی لفظ را به ازای چیز دیگری قرار می­دهیم.

به عبارت روشن­تر، در بدو امر می­توان گفت وقتی معنای جزئی را تصور می­کنیم، گاهی لفظ را به ازای همان معنای جزئی قرار می­دهیم؛ اما گاهی لفظ را به ازای خود آن معنای جزئی، قرار نمی­دهیم بلکه به ازای کلّیِ موجود در ضمنش، قرار می­دهیم.

همچنین وقتی معنای کلی را تصور می­کنیم، گاهی لفظ را به ازای همان معنای کلی قرار می­دهیم و گاهی لفظ را به ازای جزئیات آن کلی قرار می­دهیم.

با عنایت به توضیحات ذکر شده به حسب تصور بدوی عقلی، چهار قسم برای وضع قابل تصویر است:

1. وضع خاص، موضوع­له خاص.
2. وضع خاص، موضوع­له عام.
3. وضع عام، موضوع­له عام.
4. وضع عام، موضوع­له خاص.

از چهار قسم فوق در امکان و وقوعِ «وضع خاص، موضوع­له خاص» و همچنین «وضع عام، موضوع­له عام»، بحثی نیست. مثلاً لفظ «زید» برای این انسان خاص وضع می­شود و لفظ «انسان» برای معنای عام انسان وضع می­شود و هیچ بحثی در آن نیست.

اما دو قسم دیگر یعنی «وضع خاص، موضوع­له عام» و «وضع عام، موضوع­له خاص»، محل بحث و نزاع هستند.

مشهور بر آنند که «وضع عام، موضوع­له خاص» ممکن، بلکه واقع است؛ اما «وضع­خاص، موضوع­له عام» اساساً ممکن نیست.

در گام نخست، از امکان و در گام بعد از وقوع دو قسم مورد نظر، سخن می­گوییم.

### بررسی امکان دو قسم محلِ بحث

لازم به ذکر است که کلمۀ «وضع»، مشترک لفظی است که در این بحث، به معنای «المعنی المتصوّر حین الوضع» می­باشد؛ چنین معنایی برای واژۀ «وضع» یک اصطلاح خاص محسوب می­شود که آن را برای «المعنی المتصوّر حین الوضع» قرار داده­اند.

#### تبیین دیدگاه محقق خراسانی: امکان «وضع ­عام، موضوع­له خاص» و استحالة «وضع خاص، موضوع­له عام»

محقق خراسانی می­فرماید: ما می­توانیم با تصور معنای کلی، لفظ را به ازای جزئیاتش قرار دهیم؛ چون کلی به نحوی از انحاء، از جزئیاتش نیز حکایت می­کند و بر همین اساس می­توانیم لفظ برای آن جزئیات قرار دهیم.[[3]](#footnote-3)

از سوی دیگر، جزئی حکایت­گر کلّی نیست لذا نمی­توان، معنای جزئی را تصور نموده و لفظ را به ازای معنای کلّیی که این جزئی در ضمن آن است، قرار داد.

محقق خراسانی می­فرماید ما دو گونه حکایت داریم؛ به تعبیر من، یک حکایت کامل داریم و یک حکایت فی­الجمله. حکایت کامل به حکایت جزئی از جزئی \_همچون حکایت عنوان زید از معنون زید\_، یا حکایت کلی از کلی همچون \_حکایت عنوان انسان از معنون انسان\_ گفته می­شود؛ اما یک موقع حکایت کامل نیست بلکه به نحو فی­الجمله است که محقق خراسانی از آن با تعبیر «حکایت بوجهٍ»[[4]](#footnote-4) یاد نموده است. به عبارت روشن­تر گاهی از دریجۀ یک عنوان عام و تنها به همان مقدار، از افراد و جزئیاتش حکایت می­کنیم و همین مقدار کافی است برای این که بتوانیم لفظ را برای جزئیات وضع کنیم.

اما در سوی مقابل نمی­توان معنای جزئی را تصور نموده و لفظ را به ازای معنای کلی وضع کرد چون حکایت فی­الجمله­ای که کلّی نسبت به جزئی، داشت، جزئی نسبت به کلی ندارد.

ایشان در ادامه استدراکی را ذکر نموده و می­فرمایند: بله گاهی من زید را تصور نموده و در اثر مقایسۀ آن با عمرو و بکر و خالد، متوجه یک وجه مشترک می­شوم که عبارت است از انسانیّت؛ پس با تصور جزئیات، علاوه بر تصور خود جزئیات، کلّی و جامع مشترک بین جزئیات را نیز تصور نموده و لفظ را به ازای همان جامع متصور قرار می­دهم.

بنابراین چنین وضعی محذور ندارد؛ اما باید دانست این وضع، مصداق «وضع عام، موضوع­له عام» است چون من به وسیلۀ تصور جزئیات، کلّی را به طور کامل تصور کردم نه بوجهٍ. در اینجا دو نکته وجود دارد که با هم خلط شده است؛ یک وقت با تصور یک شیء، می­خواهم به وجهی، شیء دیگر را تصور کنم؛ اما یک وقت تصور شیء اول، مقدمه است برای این که شیء دوم را کامل تصور کنم و لفظ را به ازای همان شیء دوم قرار دهم. این دو مطلب با هم خلط شده است لذا فرمایش حاج میرزا حبیب الله رشتی مبنی بر امکان «وضع خاص، موضوع­له عام»، ناتمام است[[5]](#footnote-5)؛ محقق خراسانی می­فرماید گویا ایشان تصور جزئیات و مقدمه شدن آن برای تصور عام بعینه را مصداق «وضع خاص، موضوع­عام» قرار داده است در حالی که وقتی من زید و عمرو و بکر را تصور کردم و تصور این جزئیات مقدمه شد تا جامع انسانیّت را تصور کنم، معنای متصور کلّی است پس از قبیل «وضع عام، موضوع­عام» است نه «وضع خاص، موضوع­له عام». بر خلاف جایی که جزئیات را تصور کنم بدون اینکه عام را بعینه تصور کرده باشم ؛یعنی عام را تنها از دریچۀ خاص تصور کرده باشم.

«وضع عام، موضوع­له خاص» نیز به همین شکل است یعنی من تنها عام را تصور کرده­ام و جزئیات را حتی به تبع تصور عام، تصور نکرده­ام؛ یعنی تصور عام، منشأ تصور تفصیلی جزئیات نشده است بلکه تنها منشأ تصور فی­الجملۀ جزئیات شده است؛ به عبارت دیگر، تصور عام باعث نشده جزئیات در عالم ذهن، بشراشرها فراچنگ من آمده باشند؛ بلکه جزئیات را تنها بوجهٍ تصور کرده­ام.

تا اینجا به ذکر فرمایش محقق خراسانی پرداختیم.

#### تبیین دیدگاه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری: امکان تمام اقسام

مرحوم حاج در درر مطلبی را متذکر شده­اند که مرحوم آقای داماد نیز ناظر به آن، سخن گفته­اند.

مرحوم حاج شیخ می­فرمایند «وضع خاص، موضوع­له عام » نیز امکان­پذیر است[[6]](#footnote-6). ایشان می­فرمایند فرض کنید شیئی از دور می­آید و ما نمی­دانیم این شیء ذیل چه نوعی از انواع است؛ ولی می­دانیم فی­الجمله، دارای نوع است. ما به این فرد اشاره نموده و می­گوییم لفظ را به ازای این نوعی که مربوط به این فرد است قرار می­دهیم.

مقصود از نوع در اینجا در مقابل جنس و فصل است که جامع ماهوی بین افراد متحدالحقیقة محسوب می­شود.

**سؤال**: یک فرد، می­تواند تحت جامع­های مختلفی قرار گیرد؟

**پاسخ**: به همین جهت ما به جای جامع، می­گوییم نوع؛ چون هر فرد، یک نوع بیشتر ندارد.

بنابراین مرحوم حاج شیخ می­خواهد بفرماید ما با تصور فرد مبهم، نتوانستیم جامعش را به شکل تفصیلی تصور کنیم ولی در عین حال توانستیم لفظ را به ازای جامع قرار دهیم؛ اگر چنین چیزی امکان نداشت می­بایست تصور فرد، من را به تصور تفصیلی کلّی رهنمون سازد ولی وقتی فرد مورد نظر، مبهم است من تنها توانسته­ام کلی را به نحو اجمالی تصور کنم نه به نحو تفصیلی. به عبارت دیگر تصور اجمالی کلی در اثر تصور فرد مبهم، شبیه تصور فی­الجملۀ جزئیات، در «وضع عام، موضوع­له خاص» است.

#### اشکال مرحوم آقای داماد به فرمایش مرحوم حاج شیخ: تصور نوع، منشأ عام شدن وضع

مرحوم آقای داماد در کلام مرحوم حاج شیخ مناقشه نموده و فرموده­اند در این مثال، شما صرفاً مفهوم جزئی را تصور نکرده­اید بلکه علاوه بر آن یک مفهوم دیگر را نیز تصور کرده­اید که عبارت است از مفهوم نوع؛ یعنی شما علاوه بر این فرد خارجی مبهم، نوعِ این فرد مبهم را نیز تصور کرده­اید. نوع خودش یک مفهوم عام است که می­تواند، نوعِ این فرد باشد و می­تواند نوع افراد دیگر باشد. پس وارد کردن مفهوم نوع به عالم ذهن، باعث می­شود، وضع مورد نظر، از قبیل «وضع عام، موضوع­له عام» شود نه «وضع خاص، موضوع­له عام» چون شما از طریق تصور نوع، که یک مفهوم عام است این شیء را تصور کرده­اید.[[7]](#footnote-7)

#### تشریح کلام مرحوم حاج شیخ با تکیه بر اصول فقه مرحوم آقای اراکی

با ملاحظۀ مطلبی که مرحوم آقای اراکی در اصول فقه، نسبت به فرمایش مرحوم حاج شیخ مطرح نموده، می­توان کلام مرحوم حاج شیخ را به شکل روشن­تر و بهتر درک نمود.

ایشان به تعبیر من می­فرمایند در تصور مفهوم انسان وقتی می­گوییم گاهی «وضع عام، موضوع­له عام» است و گاهی «وضع عام، موضوع­له خاص» است، سؤال این است که آیا تصور انسان، بدون انضمام مفهوم دیگر، می­تواند از جزئیات حکایت کند؟ پاسخ منفی است؛ در جایی که می­گویید «وضع عام، موضوع­له خاص» است، در حقیقت تنها به مفهوم عام توجه نکرده­اید بلکه مفهوم فرد را نیز به آن ضمیمه کرده­اید. به عبارت دیگر می­گویید «فردِ انسان» یعنی یک انسان تصور کرده­اید و یک فرد. پس شما مفهوم فرد را ضمیمه کردید و بدون ضمیمه کردن آن نمی­توانید از جزئیات حکایت کنید.[[8]](#footnote-8)

با عنایت به نکتۀ ذکر شده باید گفت اضافه شدن مفهوم نوع، به آن فرد خارجی مبهم \_در وضع خاص، موضوع­له عام\_، در حقیقت شبیه اضافه شدن مفهوم فرد، به مفهوم انسان است \_در وضع عام، موضوع­له خاص\_؛ در هر دوی این­ها خود عنوان متصور، قادر نیست از چیزی غیر از معنون خود حکایت کند. وقتی خود مفهوم انسان را در نظر بگیرید و چیزی به آن ضمیمه نکنید تنها از حیثیت جامع بین متکثّرات حکایت می­کند لذا اگر بخواهد از تک­تک متکثّرات حکایت کند به انضمام مفهوم فرد نیازمند است به این صورت که بگوئییم «فرد یا افراد انسان». بدون اضافه کردن این مفهوم زائد، خود انسان توان حکایت از افراد را ندارد.

همین نکته در «وضع خاص، موضوع­له عام» نیز جریان دارد. ما با اضافه کردن مفهوم نوع، می­توانیم لفظ را به ازای آن قرار دهیم.

به عبارت دیگر آنچه ملاکِ عام و خاص بودن است، مضاف­الیهِ جمله است؛ وقتی می­گوییم «افراد الاِنسان» یعنی یک انسان تصور شده و افراد به آن ضمیمه شده است. همچنین وقتی می­گوییم «نوع هذا الفرد الشخصی المرئی»، یک مضاف داریم و یک مضاف­الیه؛ آنچه مدار و ملاکِ «وضع عام، موضوع­له خاص» یا «وضع خاص، موضوع­له عام» است، مضاف­الیه است نه مضاف. پس اگر همچون «افراد الانسان» مضاف­الیه عام باشد، وضع عام است و اگر همچون «نوع هذا الفرد الشخصی المرئی» مضاف­الیه خاص، باشد، وضع خاص می­شود.

مرحوم آقای داماد مضاف را در نظر گرفته­اند و فرموده­اند وقتی نوع این فرد خارجی مبهم را در نظر می­گیرید خود این نوع یک مفهوم کلی است لذا فرموده­اند «وضع عام، موضوع­له عام» است.

## توضیح چند نکته

برای روشن شدن بحث مناسب است چند نکته را توضیح دهیم. پیش از توضیح این نکات، باید دانست مرحوم آقای صدر بحث را از زاویۀ دیگری دنبال نموده­اند که پس از توضیح نکات مزبور به فرمایش ایشان وارد می­شویم. شایان ذکر است که توجه به توضیحات مورد نظر در فهم برخی از مطالب مرحوم آقای صدر نیز کارایی دارد.

### گونه­های مختلف مفاهیم و نحوۀ ملاحظۀ آن­ها

یک سری اصطلاحات در اینجا مطرح است که تا به درستی توضیح داده نشود نه فرمایش مرحوم آقای صدر به درستی روشن می­شود و نه بحث منقح می­شود.

#### تقسیم مفاهیم متعّین به کلی و جزئی

نکتۀ اول آن است که مفاهیم را به اعتبار حکایت از کثیرین و عدم حکایت از کثیرین به مفاهیم کلی و مفاهیم جزئی تقسیم نموده­اند. مفهوم کلی یعنی مفهومی که از کثیرین حکایت می­کند و مفهوم جزئی یعنی مفهومی که تنها از یک فرد خاص حکایت می­کند. مثال روشن مفهوم کلی، انسان است که از افراد متعدّد حکایت می­کند و مثال روشن مفهوم جزئی، زید است که از یک فرد خاص حکایت می­کند.

در اینجا وقتی مفهوم انسان را \_که بر زید و عمرو و بکر و خالد و ... صادق است\_ در نظر می­گیریم، می­توانیم آن را به گونه­های مختلفی ملاحظه کنیم:

1. ما می­توانیم مفهوم انسان را در جملۀ «جاء انسانٌ» به کار ببریم؛ انسانی که در این جمله به کار رفته تنها از یک فرد حکایت می­کند بنابراین موصوف «جائی» یک فرد بیشتر نیست.
2. همچنین می­توان مفهوم انسان را در جملۀ «الانسان حیوانٌ» به کار گرفت. در این جمله، تک­تک انسان­ها موصوف حیوانیت هستند.

در جملۀ دوم به عدد انسان، حیوان داریم ولی در جملۀ اول به عدد انسان، «جائی» نداریم. اگر گفتید انسان، مفهومی است که از کثیرین حکایت می­کند، این سؤال مطرح می­شود که مفهوم «انسانٌ» در جملۀ اول کلی است یا جزئی؟

اگر «انسانٌ» در جملۀ اول را کلی بدانید فرق «جاء انسانٌ» با «الانسان حیوانٌ» چیست؟ در جملۀ دوم به عدد انسان، حیوان داریم یعنی اتحاد حیوان با انسان در تک­تک انسان­ها برقرار است؛ اما در جملۀ دوم اگر «جاء انسانٌ» را به صورت جملیۀ حملیه تعبیر کنیم و بگوییم «الانسان جاءٍ» در اینجا انسان از یک فرد بیشتر حکایت نمی­کند هر چند این یک فرد مردّد است. با عنایت به نکتۀ ذکر شده مقصودتان از حکایت از کثیرین چیست؟ آیا مقصودتان آن است که محمول مورد نظر بالفعل بر تک­تک افراد موضوع حمل می­شود یا مقصودتان آن است که محمول، احتمال انطباق و حمل شدن بر تک­تک افراد را دارد؟ به عبارت دیگر این کثیرین، اطراف احتمال هستند یا اطراف بالفعل حمل هستند؟

این دو قطعاً با یکدیگر فرق دارد. به دیگر سخن سؤال این است که شما مفهوم انسان را در کدام یک از دو جملۀ مزبور، کلی قلمداد می­کنید؟ اگر در پاسخ بگویید، مفهوم انسان در «الانسان حیوانٌ» کلی است باید به این سؤال پاسخ دهید که انسان در «جاء انسانٌ» کلی است یا جزئی؛ اگر بگویید انسان در «جاء انسانٌ» نیز کلی است، مشکلش این است که حمل بر کثیرین نمی­شود چون تنها از یک فرد حکایت می­کند.

پاسخ تمام این سؤالات آن است که تقسیم­بندی مفاهیم به کلی و جزئی، کامل نبوده و حصر مفاهیم در مفاهیم کلی و جزئی، حاصر نیست. گاهی محکیِّ مفهوم، متعیّن است و گاهی نامتعیّن است پس مقسم، محکیّ متعیّن است یعنی محکیّ متعیّن گاهی متکثّر و متعدد است و گاهی جزئی و متفرّد است. به عبارت دیگر مطلق مفاهیم به این تقسیم­بندی دوگانه، متلبّس نمی­شوند بلکه مفاهیمِ دارای محکیّ متعیّن به تقسیم دوگانۀ مزبور، متلبّس می­شوند.

#### تقسیم مفاهیم نامتعیّن به نامتعیّن ذاتی و نامتعیّن اِخباری

مفاهیم نامتعیّن نیز به گونه­های مختلفی تصویر می­شوند؛ یک وقت می­گوئیم «جئنی بانسانٍ» ولی یک وقت می­گوئیم «جائنی انسانٌ»؛ به نظر می­رسد مفهوم انسان در این دو جمله با هم فرق دارند؛ در جملۀ «جائنی انسانٌ» مفهوم انسان با قطع نظر از اِخبار من، یک نوع تعیّن خارجی دارد؛ یعنی هر چند من از تعیّنش خبر نمی­دهم ولی به هر حال به جهت وجود خارجی­اش ذاتاً یک نوع تعیّنی در عالم خارج دارد؛ بر خلاف «جئنی بانسانٍ» که اساساً تعیّنش بعد از امتثال است یعنی ذاتاً تعیّن ندارد. در «جئنی بانسانٍ» انطباق مفهوم انسان بر زید و بکر و خالد و ... احتمالی نیست بر خلاف «جائنی انسانٌ» که انطباقش بر هر فرد احتمالی است؛ یعنی محتمل است جائی، زید یا بکر یا خالد باشد ولی در عالم خارج تعیّن دارد و همین تعیّن واقعی باعث شده احتمالات متعدّدی را به دنبال بیاورد؛ اما در «جئنی بانسان»، ذاتاً تعیّنی وجود ندارد لذا هر انسانی را که بیاورم در همان انسان متعیّن می­شود.

پس ما یک سری مفاهیم نامتعیّن هم داریم؛ این مفاهیم نامتعیّن گاهی ذاتاً تعیّن دارند اما من از آن تعیّن حکایت نمی­کنم و گاهی ذاتاً هم تعیّن ندارند و اساس تعیّنش به امتثال است؛ آن چیزی که به اصطلاح امر به آن تعلق می­گیرد.

#### مفاهیم تک­فردی

ما در اینجا با یک سری مفاهیم دیگر نیز روبرو هستیم که باید آن­ها را تحلیل کنیم؛ در مفاهیمی همچون «الفرد الواحد للانسان« که مفهوم وحدت را در انسان اخذ کرده­ایم و لذا می­دانیم بیش از یک فرد ندارد آیا حکایت از کثیرین وجود دارد یا خیر؟ وقتی مفهوم وحدت را در آن درج کردیم با فرض وحدت چگونه می­توان آن را بر کثیرین صادق دانست؟ تطبیق اینگونه مفاهیم بر مثال مرحوم حاج شیخ به این شکل است که ما فرض کردیم آن فرد مبهم خارجی که از دور می­آید و نمی­دانیم ذیل کدامین نوع از انواع قرار می­گیرد، به هر حال می­دانیم یک نوع بیشتر ندارد لذا وقتی می­گوییم «نوع هذا الفرد الخارجی» یک مصداق بیشتر ندارد ولو نمی­دانم آن مصداق چیست؛ لذا اشکالی که مرحوم آقای داماد مطرح کردند مبنی بر این که مفهوم نوع، یک مفهوم کلی است، در جایی که می­دانیم این نوع یک فرد بیشتر ندارد لفظ را برای همان فرد واحد متعیّن، وضع می­کنیم پس چرا ایشان فرمودند «وضع عامه، موضوع­له عام» است.

**سؤال**: به هر حال مفهومش کلی است هر چند یک مصداق بیشتر نداشته باشد.

**پاسخ**: در مورد این نکات بعداً توضیح می­دهیم.

آقای پیله­وریان این اشکال را مطرح کردند که جزئی ممکن است جامع­های متعددی داشته باشد لذا این سؤال مطرح می­شود که ما لفظ را برای کدامین جامع وضع می­کنیم؟ ما گفتیم برای اینکه چنین اشکالی مطرح نشود به جای جامع، می­گوییم نوع این فرد خارجی؛ پر واضح است که جزئی، یک نوع بیشتر ندارد؛ نوع به جامعی گفته می­شود که تمام حقیقت این جزئی و سائر جزئیات متحد الحقیقة باشد و از آن رو که هر شیئی یک حقیقت بیشتر ندارد لذا وقتی می­گوییم نوع این فرد خارجی، واحد بودن این نوع را نیز در آن درج کردیم چون نوع مفهومی است که خارجاً می­دانیم واحد است؛ حال که نوع هر شیء واحد است وقتی می­گوئیم «نوع این جزئی»، تنها از یک مفهوم حکایت کرده­ایم پس چطور مرحوم آقای داماد می­فرماید این از قبیل «وضع عام، موضوع­له عام» است؟

یک سری مفاهیم دیگر نیز وجود دارد که در جلسۀ آینده به توضیحشان خواهیم پرداخت؛ تبیین این مفاهیم در روشن شدن کلام مرحوم آقای صدر نیز سودمند است؛ این مفاهیم عبارتند از:

معقولات به دو گونۀ معقولات اولیه و ثانویه تقسیم می­شوند.

معقولات ثانویه نیز به دو گونۀ معقولات ثانویۀ منطقی و فلسفی تقسیم می­شوند.

مفهوم دیگری که در کلام مرحوم آقای صدر وجود دارد، حمل اولی و حمل شائع است. خصوصاً تعبیر حمل اولی و حمل شائع، یک اصطلاح متعارف در کلام قوم دارد که مرحوم ملاصدرا در بحث وَحَداتِ ثمانیه \_در تناقض هشت وحدت شرط دان\_ فرموده است یک وحدت نهم نیز شرط است که عبارت است از وحدت حمل؛ ایشان حمل اولی و حمل شائع را در بحث تناقض و امثال آن مطرح می­کند.

این مفاهیم مقدمه است برای بحثی که مرحوم شهید صدر در اینجا مطرح نموده است؛ همچنین شناخت این اصطلاحات برای روشن شدن اختلافی که بین مرحوم حاج شیخ و مرحوم آقای داماد وجود دارد، سودمند است.

به نظر می­رسد برخی از مباحث موجود در این مبحث، تا حدودی، نزاع لفظی هستند یعنی اگر برخی مفاهیم روشن شود معلوم می­شود اختلاف جدّی بین جوهرۀ فرمایشات آقایان وجود ندارد بلکه الفاظ یک مقداری رهزن شده است.

ابتداء این اصطلاحات را توضیح داده و سپس به کلمات آقایان می­پردازیم.

1. کفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 9 [↑](#footnote-ref-1)
2. کفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 10 [↑](#footnote-ref-2)
3. کفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 10 [↑](#footnote-ref-3)
4. کفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 10 [↑](#footnote-ref-4)
5. کفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 10 [↑](#footnote-ref-5)
6. دررالفوائد ( طبع جديد )، ص: 36 [↑](#footnote-ref-6)
7. المحاضرات ( مباحث اصول الفقه )، ج‏1، ص: 46 [↑](#footnote-ref-7)
8. أصول الفقه، ج‏1، ص: 7 [↑](#footnote-ref-8)